جلسه 1604

شنبه 22/02/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

قبل از ورود به تنبیه سوم و چهارم نکته ای از بحث تزاحم ملاکی باقی مانده عرض کنم:

در بحوث گفتند در خطاب امر به ضدین دائمیین، مثل خطاب یجب القیام و یجب الجلوس بنابر حجیت دلالت التزامیه بر ثبوت ملاک، محبوب بودن قیام و محبوب بودن جلوس ثابت می شود و ما نباید ترک کنیم هر دو را. چون دلیل داریم که این دو محبوب هستند و ترک این دو برای یک فعل ثالث که دلیل بر محبوب بودن آن نیست خلاف حکم عقل است.

که ما اشکال کردیم که صرف محبوب بودن کافی نیست برای وجوب امتثال عقلا، باید احراز بکنیم که مولا راضی به ترک نیست.

اشکال دیگر این هست که وقتی تعارض بین اصل دو خطاب بود و مدلول تطابقی ساقط شد رأسا، دیگر تا این خبر قطعی الصدور نباشد مشمول دلیل حجیت خبر ثقه نیست. خبری که مضمونش صددرصد معارض دارد، مدلول مطابقی اش اعتبار ندارد چون مبتلا به معارض هست، اگر این خبر ظنی الصدور باشد که دلیل حجیت خبر ثقه شاملش نمی شود. وقتی دلیل حجیت خبر ثقه شاملش نشد چطور ما به مدلول التزامی این خبر عمل کنیم؟

یک وقت تعارض بین اطلاق دو دلیل هست مثل صل با لاتغصب، سرایت نمی کند تعارض به دلیل حجیت این دو. اما وقتی تعارض بین اصل دو خطاب هست واین دو خطاب ظنی الصدور هستند، دلیل حجیت شاملش نمی شود، وسیأتی فی مابعد که تعارض سرایت می کند به سند این دو خطاب.

بله اگر خطاب قطعی الصدور بود و دو خطاب قطعی الصدور تعارض کردند و طبعا نکته تعارض این می شود که ما احتمال تقیه بدهیم، احتمال بدهیم یکی از این دو تقیة صادر شده است از امام، یا احتمال بدهیم که مراد استعمالی امام یک معنایی است که فهم عرفی و جمع عرفی با آن مساعد نیست، آنجا ما حرفی نداریم. ولی وقتی دو خطاب ظنی الصدور هستند، دلیل اعتبار سند شامل این دو خبر و این دو خطاب متعارض به نحو تعارض صددرصد نه تعارض عموم من وجه شامل این دو نمی شود.

### تنبیه ثالث

این است که مرحوم آقای خوئی در فقه فرموده است: بین مستحبات تزاحم نیست. یعنی چه؟ یعنی خطاب استحباب عمره یا حج با خطاب استحباب زیارة الحسین علیه السلام و استحباب زیارة الرضا علیه السلام و امثال ذلک ولو از جمع بین اینها تضاد پیش می آید، ولی چون الزام در آن نیست و ترخیص در ترک دارد، لذا عقل محذوری نمی بیند در اینکه هم ترغیب کند مولا به رفتن به حج و هم ترغیب کند به زیارة الحسین علیه السلام فی یوم عرفة مثلا. چون ترخیص در ترک دارد، لازم نمی آید از جمع بین این دو الزام به غیر مقدور که خلاف حکم عقل باشد. ترغیب است به این فعل و ترغیب است به آن فعل، مکلف قادر بر جمع بین این دو نیست و هیچ محذوری ندارد.

نتیجه این فرمایش آقای خوئی این است که حتی اگر ما ترتب را محال بدانیم اما مطلقا که نظر صاحب کفایه است یا در مواردی که رابطه بین این دو فعل رابطه علت و معلول است، مثلا اضرار به نفس مکروه باشد، وضوء که مستحب است سبب اضرار مکروه بر نفس باشد. اگر حکم الزامی بود مرحوم آقای خوئی گفت نمی شود تحریم مسبب و امر ترتبی الزامی به سبب. چرا؟ چون معنای ترتب این است که بگوید إذا اوجدت المسبب وهو الاضرار المحرم بالنفس فاوجد سببه و هو الوضوء. خب این طلب الحاصل است. ایجاد مسبب یعنی ایجاد سبب آن. بگوید اگر ایجاد سبب کردی ایجاد کن سبب را؟ این طلب الحاصل است. اما در مستحبات ترتب نیست، مستحب است وضوء و مکروه است اضرار به نفس ولو در حد القاء نفس در تهلکه نباشد. چون نیاز به ترتب نداریم مشکلی ندارد.

در بحوث اشکال کرده اند، گفته اند مشکل تکلیف به غیر مقدور اختصاص ندارد به الزام به غیر مقدور. مشکل این است که روح امر چه امر وجوبی و چه امر استحبابی تحریک مکلف است نحو الفعل. امر بدون داعی تحریک که امر نیست بلکه لقلقه انشاء واعتبار است. تحریک به ضدین ولو تحریک غیر لزومی معقول نیست وصادر نمی شود از حکیم. مولا وقتی که ترغیب می کند مثلا به یک اهم که زیارة الحسین علیه السلام یوم عرفه است که در روایات داریم افضل از حج مستحب است، از آن طرف مستحب هم بکند حج را به داعی تحریک مطلق به حج که بخواهد مکلف را منصرف کند از آن مستحب اهم، این ترجیح مرجوح بر راجح است. مولا بخواهد بگوید آن مستحب بهتر را انجام نده بیا این مستحب ضعیفتر را انجام بده، اینکه ترجیح مرجوح بر راجح است. یا اینکه به طور مطلق در مستحبین متساویین بخواهد مولا تحریک کند به این مستحب مطلقا وبه آن مستحب که ضد اوست مطلقا، خب این ترجیح بلامرجح است، و جمع بین این دو داعی تحریک هم از حکیم صادر نمی شود با اینکه می داند مکلف قادر بر تحرک نحوهما نیست، قادر نیست مکلف بر تحرک نحو الضدین معا. تحریک به یکی دون دیگری ترجیح بلامرجح است. ولذا باید در مستحبات هم ملتزم بشویم به ترتب.

اقول: این فرمایش بحوث طبق نظر ما اشکال دارد. چرا؟ برای اینکه ما گفته ایم روح حکم و امر تحریک در چهارچوب حکم عقل و عقلاء هست، یعنی تحریک علی تقدیر الوصول، و در فرض تزاحم هم طبق همان محرک عقلی و عقلائی که بهتر است در مستحبات اهم را بجا بیاوریم و در واجبات باید اهم را بجا بیاوریم. حکم عقل و عقلاء تعیین کننده نحوه محرکیت اوامر شرعیه است. روح امر محرکیت مطلقه نیست، بلکه محرکیت در همان چهارچوب حکم عقل و عقلاء هست. ولذا هیچ استهجانی ندارد و هیچ خلاف حکمت نیست که مولا در مستحبات بگوید حج بروید، زیارت امام حسین در عرفه بروید. داعی تحریک مطلق نیست. داعی تحریک است در چهارچوب حکم عقل و عقلاء. که در فرض تزاحم حکم عقل و عقلاء می گوید در مستحبات بهتر است اهم را بجا بیاورید.

البته ما اگر خودمان بودیم حتی در واجبات هم می گفتیم نیازی به ترتب نیست. هیچ محذور عقلی و عقلائی نیست که خطاب تکلیف شامل فرض تزاحم بشود بدون هیچ تقیید. منتهی در واجبات دلیل گفت لایکلف الله نفسا الا وسعها، ما جعل علیکم فی الدین من حرج، ولذا ما مجبور شدیم گفتیم اگر بنا باشد که شارع در واجبات مطلقا تکلیف کند به ضدین در باب تزاحم، خلاف اطلاق آیه لایکلف الله نفسا الا وسعها هست. ولو عقل منجز نمی داند هر دو تکلیف را، اما جمع بین اطلاق این دو تکلیف الزامی خلاف ظاهر لایکلف الله نفسا الا وسعها هست، و خلاف ما جعل علیکم فی الدین من حرج هست در مواردی که از جمع بین الامتثالین مکلف مبتلا به حرج می شود. اما در مستحبات امر استحبابی که مصداق تکلیف نیست ایقاع فی الکلفة نیست، جعل حرج نیست. ما جعل علیکم فی الدین من حرج امر حرجی استحبابی را بر نمی دارد، چون مصداق این نیست که خدا بگوید ما شما را به حرج نیانداختیم. خدا آزاد گذاشت ما را در مستحبات، ما را به حرج نیانداخت، گفت اگر می خواهید ملاک مستحب را درک کنید این شما و این میدان. الزامی در کار نیست.

هذا کله اگر امر استحبابی به داعی تحریک باشد. اما اگر گفتیم امر استحبابی به داعی ارشاد به فضیلت و رجحان فعل است کما علیه المحقق الایروانی و السید البروجردی، اصلا خطاب امر استحبابی روح تحریک ندارد، ارشاد است به رجحان فعل.

ولی این مبنا را ما قائل نیستیم، ما معتقدیم امر استحبابی مولوی است نه ارشادی، ارشاد به رجحان فقط نیست. ولکن امر مولوی به داعی تحریک در چهارچوب حکم عقل و عقلاء هست و هیچ نیازی به ترتب نیست.

و وقتی مولا امر می کند به نحو امر استحبابی به اضداد، قرینه عرفیه عامه هست که نمی خواهد منصرف کند مکلف را از ضد دیگر. یک خطاب می گوید زیارت امام رضا بروید، یک خطاب می گوید زیارت امام حسین بروید، یک خطاب می گوید حج بروید، قرینه عامه است که نمی خواهد هر خطاب مستحبی بگوید بقیه مستحبات را ترک کن بیا سراغ من. روش عقلائی هم این نیست. می خواهد بگوید زیارت الحسین یوم عرفه ترغیب دارد قرینه عامه هست که من نمی خواهم شما را از بقیه مستحب ها منصرف کنم.

بله اگر روایت خاصی بگوید، مثلا إنّ الله ینظر الی زوار الحسین علیه السلام یوم عرفة قبل أن ینظر الی زوار بیته، آن بحث دیگری است. اما اطلاق زر الحسین علیه السلام یوم عرفة با حجّ اصلا تنافی عرفی ندارد، قرینیت عرفیه بر این است که نمی خواهد منصرف کند مردم را با امر به این مستحب از بقیه مستحبات. می خواهد بگوید اینها مستحب هستند. یک کسی دوست دارد شرائط فراهم است آن مستحب را انجام می دهد وبرای شخص دیگری شرائط مستحب دیگر فراهم است آن را انجام می دهد و هکذا.

یک مطلبی در بحوث گفته اند آن را هم عرض کنم:

در بحوث گفته اند استاد ما آقای خوئی دو تا مبنا دارد، این دو تا مبنا را ضمیمه هم می کنیم آنوقت ببینید چه نتیجه ای از آن در می آید:

یک مبنا همین است که لاتزاحم فی الاوامر الاستحبابیة.

مبنای دوم این است که بین مستحبات و واجبات از ناحیه جعل شرعی فرقی نیست. اقم الصلاة لدلوک الشمس با اقم صلاة اللیل هیچ فرقی ندارند در معتبر شرعی، در هر دو اعتبار شده است نماز در ذمه مکلف. وجوب حکم عقل است. عقل می گوید اگر ترخیص در ترک به مکلف واصل بشود من دیگر حکم به وجوب نمی کنم، و اگر ترخیص در ترک به مکلف واصل نشود من حکم می کنم به وجوب امتثال از باب حکم عقل در مرحله عبودیت و مولویت. این مبنای آقای خوئی است.

بعد در بحوث می گویند: طبق این مبنا در اوامر وجوبیه هم به لحاظ معتبر شرعی پس مشکلی نیست بین خطابات اوامر. صلّ صلاة الصبح و إذا کسف الشمس أو خسف القمر فصل الآیات، فرصت نیست برای هر دو نماز با هم، خب آنی که مشکل پیدا می کند به نظر آقای خوئی، حکم عقل است. خود شما گفتید در اوامر استحبابیه تزاحم نیست یعنی نیازی به ترتب نیست. اوامر وجوبیه هم که در اعتبار شرعی فرقی با اوامر استحبابیه نمی کنند طبق آن مبنای دوم شما.

پس دیگر ما اصلا چرا بحث تزاحم را مبتنی کردیم در واجبات بر مبنای ترتب؟ که بگوئیم اگر ترتب محال باشد باب تزاحم داخل می شود در باب تعارض. اینجور گفتند مرحوم آقای خوئی. گفته اند چون ترتب ممکن است تنافی نیست در جعل بین خطابین متزاحمین، والا اگر ترتب محال بود امر به مهم با امر به مهم تعارض می کنند.

اقول: این فرمایش آقای صدر به نظر ما ناتمام است. ما عرض خودمان را بگوئیم بعد مراجعه کنید به بحوث ببینید نتائج دیگری هم که در بحوث بار می کند با این عرض ما همه اش از بین می رود.

آقا! درست است طبق مسلک آقای خوئی اوامر وجوبیه معتبر شرعی در آنها با اوامر استحبابیه فرق نمی کند، هر دو اعتبار الفعل هستند علی ذمة المکلف. حالا آیا آقای خوئی می گوید امکان ندارد جعل وجوب یعنی آیا شارع نمی تواند بگوید لابدّ أن تفعل کذا؟ ما بعید می دانیم آقای خوئی این را بگوید، ولی خطابات اوامر را اینجور می گوید، می گوید خطابات اوامر اقم الصلاة لدلوک الشمس اعتبار الفعل علی ذمة المکلف است، اقم صلاة اللیل هم اعتبار الفعل علی ذمة المکلف است، اعتبار یکی و وجوب دیگری به حکم عقل است.

خب جناب آقای صدر! نقل کلام می کنیم به آن ترخیص شارع. ترخیص شارع در ترک مهم یا ترخیص شارع در ترک احد المتساویین در فرض اتیان مساوی آخر او ترتبی است. شارع نسبه به خطاب اهم ترخیص در ترک ندارد. ولذا عقل می گوید واجب است مطلقا. نسبت به خطاب مهم ترخیص در ترک دارد عند اتیان الاهم. می گوید اگر اهم را می آوری ترخیص داری در ترک مهم، والا اگر عصیان کنی اهم را ترخیص در ترک مهم نداری. ترتب بجای اینکه در مفاد صیغه امر جاری بشود می رود در ترخیص جاری می شود.

سؤال وجواب: خطاب اهم ترخیص در ترک ندارد، خطاب مهم ترخیص در ترک دارد عند اتیان الاهم. بله در فرض عصیان اهم مرخص نیستی در ترک مهم، این محال است؟ در فرض امتثال اهم است که مرخص هستی در ترک مهم.

آنوقت نتیجه این می شود اینکه آقای صدر می گوید دیگر مرجحات باب تزاحم دلیل ندارد، چون مرجحات باب تزاحم همه اش از برکت این بود که ما می خواستیم خطاب امر به اهم و خطاب امر به مهم را یک قید لبی بزنیم، قید لبی اش این بود که ما لم تشتغل بواجب اهم أو مساوی. چون قید لبی می زدیم مرجحات باب تزاحم جلو می آمد، خطاب اهم قید لبی می خورد که ما لم تشتغل بواجب اهم أو مساوی، خطاب مهم هم مقید لبی اش این بود که ما لم تشتغل بواجب اهم أو مساوی. آنوقت بعد مرجحات باب تزاحم می گوید اگر خطاب الف اهم است حق نداری بروی مشغول خطاب ب بشوی، ولی اگر برعکس شد، شما مرجحات باب تزاحم را اعمال کن. بنابر قید لبی مرجحات باب تزاحم مطرح شد. والا اگر خطاب امر به نماز صبح در مثال تزاحم با نماز آیات مطلق باشد، خطاب امر به نماز آیات هم عند خسوف القمر مطلق باشد أین مرجحات باب التزاحم؟

می گوئیم آقا! اولا: ما به لحاظ همان ترخیص پیاده می کنیم مرجحات باب تزاحم را. آقای خوئی می گویند ترخیص شارع است که در مستحبات شارع ترخیص می دهد در ترک. در باب تزاحم هم اگر شارع ترخیص در ترک ندهد الزام به غیر مقدور می شود. خب خطابی که اهم است یا محتمل الاهمیة است بعینه، او ترخیص در ترک ندارد. ولی آن خطابی که مهم است او قطعا ترخیص در ترک دارد در فرض اشتغال به خطاب اهم. شما علم تفصیلی دارید که این خطابی که معلوم عدم الاهمیة است یا خطابی که محتمل الاهمیة بعینه نیست در مقابل خطابی که معلوم الاهمیة است یا محتمل الاهمیة بعینه است، این خطاب که محتمل الاهمیة بعنیه نیست یقینا ترخیص در ترک دارد. نماز آیات معلوم الاهمیة نیست و محتمل الاهمیة بعینه هم نیست، یقینا ترخیص در ترک دارد در فرض تزاحم با نماز صبح. اما نماز صبح ترخیص در ترکش معلوم نیست. وقتی واصل نشد ترخیص در ترک، عقل حکم می کند به الزام مطلق نسبت به نماز صبح. ولی ترخیص در نماز آیات معلوم است، چون نماز آیات یقینا اهم نیست، یا مساوی است و یا اضعف است، لذا یقینا ترخیص در ترک دارد در فرض اشتغال به نماز صبح.

ودر فرضی هم که مساوی هستند شارع مگر می تواند در هیچکدام ترخیص در ترک ندهد؟

سؤال وجواب: عقل چکاره است که ترخیص بدهد؟ ترخیص را شارع می دهد. در مستحبات را شارع ترخیص می دهد، در باب تزاحم هم شارع ترخیص می دهد در ترک مهم. فوقش می گوئید عقل کاشف است، والا اگر شرع ترخیص نمی داد که عقل در جائی که از جمع بین الامتثالین مکلف به حرج می افتد عقل می گوید من ترخیص می دهم در ترک احدهما؟ شارع امتنان گذاشت گفت ما جعل علیکم فی الدین من حرج، من ترخیص می دهم در اینکه یکی از ای دو را ترک کنی در اوامر وجوبیه. ولو وجوب به حکم عقل باشد اما شارع باید بیاید ترخیص بدهد در ترک احدهما. خب در متساویین یقینا شارع ترخیص داده در ترک احدهما.

و از این نتیجه می گیریم اینکه هم در اوامر وجوبیه ولو وجوب به حکم عقل باشد بحث ترتب می آید به لحاظ ترخیص، و هم مرجحات باب تزاحم می آید به لحاظ ترخیص. علاوه بر اینکه مرجحات باب تزاحم کافی است در آنها حکم عقل. مگر مسلک رابع که مسلک امام و منتقی الاصول قدهما بود نمی گفت تزاحم حکم عقل است در مرحله امتثال؟ آخرش این می شود. چرا مرجحات باب تزاحم را ما از دست بدهیم.

بنابر مسلک آقای خوئی که وجوب به حکم عقل است، تمام مطالب ترتب و مرجحات باب تزاحم و امثال ذلک بر این ترخیص شارع تطبیق می شود.

یک نکته هم ایشان در بحوث گفته اند آن را هم بگویم:

ایشان گفته اند: شما پس چرا می گوئید خطابات وجوبیه کاشف از ملاک نیست؟ خب خطاب که مشکل ندارد، وقتی عاجز شدی وجوب عقلی برداشته می شود. وقتی وجوب عقلی برداشته شد ولی خطاب هست. مگر شما نمی گوئید الزام به غیر مقدور عقلا قبیح است؟ الزام که به حکم عقل است، خب الزام برود، اما امر به غیر مقدور که قبیح نیست. وجوب تعلق بگیرد به غیر مقدور قبیح است و وجوب هم که شما گفتید به حکم عقل است، اما اصل امر و اعتبار الفعل علی الذمه که به حکم شرع است تعلق بگیرد به غیر مقدور، طبق بیان شما که اشکال ندارد، ما کشف ملاک می کنیم از او.

اقول: این هم عجیب است. آقا! اولا: این کاشف از ملاک لزومی نیست، کاشف از ملاک رجحانی است، به چه درد می خورد؟ بیش از این نیست که فوقش ملاک استحبابی کشف می شود وبرای صحت کافی است.

ثانیا: آقای خوئی که لغویت امر به غیر مقدور را که بحث نکرد. در جائی که ذات فعل مقدور است جمع بین الفعلین غیر مقدور است، حج رفتن مقدور است و کربلا رفتن یوم عرفه هم مقدور است، جمع بینهما غیر مقدور است، اینجاها را آقای خوئی گفت چه اشکال دارد، امر مطلق به حج و امر مطلق به زیارة الحسین یوم عرفه؟ لغویت لازم نمی آید. اما وقتی ذات یک فعلی غیر مقدور است، خب لغو است امر به او لو امر استحبابی. مستحب است پرواز کنی به آسمان. خب من بال ندارم پرواز کنم به آسمان. آقای خوئی که خودش گفته، گفته امر به غیر مقدور لغو است، ولو به اطلاق، اطلاقش لغو است در جائی که ذات فعل غیر مقدور است. و نمی شود مبنای خودتان را نقض به آقای خوئی مطرح کنید. شما مبنایتان این است که اطلاق مؤونه زائده ندارد می گوئید جناب آقای خوئی شما هم باید حرف من را بزنید؟! آقای خوئی می گوید چه اطلاق و چه اصل خطاب اگر مستلزم لغویت باشد رفع می شود خطاب حکم عقل است. امر به غیر مقدور در جائی که ذات فعل غیر مقدور است این اصلا لغو است. و الا آقای خوئی که در بحث تعبدی و توصلی در اجود التقریرات و محاضرات گفت اگر مشکل لغویت نباشد من اصلا تکلیف به غیر مقدور را محال نمی دانم. چون اعتبار الفعل علی الذمه مثل دِین است، شما بدهکارید نمی توانید اداء کنید چه اشکالی دارد؟ دِین است دیگر. آقای خوئی می گوید اگر نبود لغویت امر به غیر مقدور، اشکال ندارد اعتبار فعل غیر مقدور بر ذمه. منتهی منجز نیست، صریحا می گوید. مشکل آقای خوئی لغویت است. خب در امر استحبابی به فعلی که ذاتا غیر مقدور است نه جمعا بینه و بین فعل آخر، خب لغو است. ولذا هیچکدام از این اشکالها وارد نیست.

اما تنبیه رابع که آخرین تنبیه است انشاءالله بحث می کنیم، ومختصری تاریخچه و علل اختلاف حدیث را ظرف دو جلسه آینده می گوئیم و بحث را تمام می کنیم. والحمدلله رب العالمین.